




Irano-Islamic Research in Politics, Vol.2, No2, 162-183.

 [20.1001.1.28212088.1402.2.2.7.6](https://doi.org/10.1001.1.28212088.1402.2.2.7.6)

Examining the concept of modern rationality in the thought of Seyed Javad Tabatabai¹

Masome Dastmard²

Edris Beheshtinia³

Iraj Ranjbar⁴

Abstract

In this research, we want to answer the question that what is the relationship between the concept of tradition and modern rationality in the thought of Seyyed Javad Tabatabaei and how did he understand the element of modern reason, which is one of the important components of modernity. Tabatabai is one of the modern thinkers who tries to present a new interpretation of the Sunnah. An interpretation that is based on reason and modern science. In this research, we have tried to analyze Tabatabai's point of view based on the views of Descartes and Kant on modern rationality. It seems that Seyyed Javad Tabatabai, with a non-essentialist and non-ethnocentric view of modernity, believes that Kant's view of modern reason, unlike Cartesian view, is not transhistorical and essentialist in nature, but has a historical and contingent nature, and therefore, such a view of modern reason is not incompatible with the tradition of societies, but by relying on this reading of reason, it is possible to understand the dynamic parts of the tradition and remove the rigid parts contaminated with superstitions and ideology.

Keywords: Political thought, wisdom of illumination, Suhrawardi, A. Spragens method of search, crisis of the political

¹ . Received: 2023/05/02; Accepted: 2023/06/17; Printed: 22/06/2023

² Phd Student Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. dastmard96@gmail.com

³ . Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. (Corresponding Author) edris_beheshtinia@yahoo.com

⁴ . Assistant Professor, Department of Political Science, Kermanshah Branch, Islamic Azad University, Kermanshah, Iran. iraj_ranjbar79@yahoo.com



سیاست پژوهی اسلامی ایرانی، سال دوم، شماره دوم (پیاپی ششم) ویژه‌نامه اندیشه سیاسی ایران، تابستان ۱۴۰۲، ۱۶۲-۱۸۳.

بررسی مفهوم عقلانیت مدرن در اندیشه سیدجواد طباطبایی^۱

معصومه دستمرد^۲

ادریس بهشتی‌نیا^۳

ایرج رنجبر^۴

چکیده

در این پژوهش برآنیم به این پرسش پاسخ دهیم که چه نسبتی میان مفهوم سنت و عقلانیت مدرن در اندیشه سیدجواد طباطبایی برقرار است و ایشان چگونه فهمی در مواجهه با عنصر عقل مدرن که از مؤلفه‌های مهم مدرنیته است، داشتند. طباطبایی از متفکران متجدد است که درصدد ارائه تفسیری نواز سنت است. تفسیری که بر پایه عقل و علم نوین قرار می‌گیرد. در این پژوهش سعی بر آن بوده که بر پایه دیدگاه‌های دکارت و کانت در مورد عقلانیت مدرن، به واکاوی دیدگاه طباطبایی بپردازیم. به نظر می‌رسد سیدجواد طباطبایی با نگرشی غیرذات‌باورانه و غیرقوم‌مدارانه از مدرنیته بر آن است که تلقی کانتی از عقل مدرن برخلاف تلقی دکارتی، ماهیتی نه فراتاریخی و ذات‌گرایانه بلکه حیثیتی تاریخی و اقتضایی دارد و بنابراین چنین تلقی از عقل مدرن با سنت جوامع، غیرقابل جمع نیست، بلکه با اتکا بر این خوانش از عقل، می‌توان به فهم بخش‌های پویای سنت و زودودن بخش‌های متصلب و آلوده به خرافات و ایدئولوژی مبادرت کرد.

واژگان کلیدی: سیدجواد طباطبایی، عقلانیت مدرن، کانت، دکارت، سنت، تجدد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۷؛ تاریخ چاپ: ۱۴۰۲/۴/۱
۲. دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. dastmard96@gmail.com
۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. (نویسنده مسئول) edris_beheshtinia@yahoo.com
۴. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد کرمانشاه، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمانشاه، ایران. iraj_ranjbar79@yahoo.com

مقدمه

اندیشه ایرانی از زمانی که با دنیای مدرن مواجه شد با بحران‌هایی دست‌به‌گریبان شد که حل آنها نیازمند بازسنجش در خردورزی ایرانی و بازخوانی آن در افق معرفتی و کنش‌های غیرگفتمانی دوران مدرنیته است. رابطه سنت و مدرنیته همواره یکی از دغدغه‌های نظری و عملی اندیشمندان و سیاست‌مداران قرون اخیر بوده است. تبیین چنین رابطه‌ای به لحاظ نظری نیازمند عوامل متعددی است؛ زیرا بدون گرایش‌های فکری و حتی عاطفی یک نظریه‌پرداز، خصوصاً در تعلق خاطر به سنت و تلاش برای استمرار ویژگی‌های مثبت آن در دوران مدرن، نمی‌توان تلاش طرفداران سنت‌گرایی را فارغ از صحت یا عدم صحت استدلال‌های آنان تبیین نمود. در ارتباط با رابطه سنت و مدرنیته می‌توان به انواعی از اشکال این ارتباط در آثار متفکران معاصر برخورد نمود. عده‌ای مانند مدرنیست‌ها تأکید فراوانی بر خردورزی و عقل و مطرح کردن عقل انسانی در برابر سنت دارند و بر جدایی جهان مدرن از جهان سنت اصرار می‌ورزند و معتقدند که مبانی و مفروضات و روش‌های فهم و تحلیل هستی در جهان مدرن آنچنان از متعلقات آن چیستی در جهان سنتی دور است و تضادی بنیادین در آنها وجود دارد که هیچ نسبتی میان این دو نمی‌توان برقرار نمود. نخبگان و داعیه‌داران این فرهنگ، هرگاه که با دنیای مدرن برخورد داشته‌اند یا به نفی آن پرداخته و یا مجذوبانه به انتقال ابزار و ظواهر آن بسنده کرده و هیچ‌گاه به شکلی خردمندانه و انتقادی با سنت و مدرنیته رودررو نشده‌اند. مسئله مهم دیگر در باب مدرنیته ایرانی، شیوع گسترده اندیشه‌های ذات‌گرایانه در میان اندیشمندان و نویسندگان و فعالان اجتماعی سیاسی در ایران که از جمله محدودیت‌های معرفتی و عملی کنشگران ایرانی طی ۱۵۰ سال اخیر در ناکامیابی تجربه مدرنیته به شمار می‌آید.

مقاله حاضر بر آن است که نه مدرنیته کلیتی یکپارچه و ذاتی واحد دارد و نه سنت حصر در جوهر و ماهیتی تفسیر ناپذیر است، بلکه هم مدرنیته و هم سنت هریک با توجه به نگاه و برداشتی که از «عقل» دارند، در درون خود منشأ ایجاد و شکل بخشی به جریانات فکری و فلسفی هستند که عدم توجه

به آنها مانع درک صحیح هم مدرنیته و هم سنت خواهد شد. از این‌رو، نوآوری و نقطه بدیع این مقاله بر این دعوی استوار است که تلقی ذات‌انگارانه برخی از متفکران معاصر ایرانی از مدرنیته و همچنین از سنت باعث شده است تا این دو ناحیه از نواحی اندیشه بشری، به عنوان دو حوزه غیرقابل جمع پنداشته شوند، به نحوی که پذیرش یکی ضرورتاً به معنای نفی دیگری است. لیکن نوآوری و نقطه عطف این مقاله این است که سیدجواد طباطبایی با تلقی غیرذات‌باورانه و غیرقوم‌مدارانه از مدرنیته بر آن است که تلقی کانتی از عقل مدرن برخلاف تلقی دکارتی، ماهیتی نه فراتاریخی و ذات‌گرایانه، بلکه حیثیتی تاریخی و اقتضائی دارد و بنابراین، چنین تلقی از عقل مدرن با سنت جوامع، غیرقابل جمع نیست بلکه با اتکا بر این خوانش از عقل می‌توان به فهم بخش‌های پویای سنت و زدودن بخش‌های متصلب و آلوده به خرافات و ایدئولوژی مبادرت ورزید. اهمیت نگارش این مقاله از آن جهت است که نظریه‌های مطرح‌شده توسط طباطبایی باعث جدالی در عرصه اندیشه سیاسی شده است و هواداران و مخالفان زیادی به طرفداری و نقد وی پرداخته‌اند. بی‌شک دیدگاه او درباره انحطاط ایران بر اندیشه‌ورزی‌ها و گفت‌وگوهای جاری روشنفکران ایران درباره مدرنیته و دموکراسی هم تأثیر گذاشته است.

پیشینه پژوهش

اگرچه در مورد اندیشه سیاسی طباطبایی مقالات و کتاب‌هایی نوشته شده، اما هنوز زوایایی در اندیشه وی وجود دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از جمله مهم‌ترین آنان می‌توان به نوشته‌های زیر اشاره کرد: «پروژه فکری-تاریخی سیدجواد طباطبایی» نوشته سیدمهدی تسلطی (۱۳۹۲) به تحلیل و نقد نظریات این نویسنده پرداخته است و معتقد است که طباطبایی از زاویه‌هنگی به تاریخ نگریسته و فلسفه تاریخ خاص خود را پی افکنده است. حال آنکه در این نوشتار سعی بر آن بوده که اندیشه طباطبایی را بر اساس مؤلفه عقلانیت مدرن که از مؤلفه‌های مهم مدرنیته است مورد واکاوی قرار دهیم.

نقد و بررسی کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» نوشته احمد دوست‌محمدی (۱۳۷۶) نیز به تحلیل انتقادی ارزشمندترین اثر طباطبایی پرداخته و نظریه انحطاط وی را مورد مذاقه قرار داده است.

همچنین سیروس پرویزی (۱۳۹۵) در اثر خود با عنوان «تعلیقه‌هایی بر مقاله زوال سیاسی در ایران»، به بررسی اندیشه طباطبایی پرداخته است. اما در این اثر نیز جای خالی واکاوی و پرداختن به اندیشه طباطبایی از جنبه عقل مدرن مشاهده می‌شود.

محمدناصر تقوی نیز در کتاب «دوام اندیشه سیاسی در ایران» (۱۳۷۶)، به ارزیابی تحلیلی نظریه زوال اندیشه سیاسی که از آثار برجسته دکتر طباطبایی است، پرداخته و آن را مورد مذاقه قرار داده است.

اکبر جمالی، در «درآمدی بر پشتوانه نظری تئوری انحطاط ایران» (۱۳۹۵) از جنبه نظری به اندیشه و افکار طباطبایی می‌پردازد. علاوه بر این آثار نقدها و نظرات فراوانی در باب اندیشه دکتر طباطبایی به رشته تحریر درآمده و تفاوت آنها با نوشتار حاضر در این است که این مقاله از زاویه‌ای دیگر اندیشه و دیدگاه‌های طباطبایی را مورد کندوکاو قرار داده و به بررسی مفهوم عقل مدرن و نتایج حاصل از این دیدگاه پرداخته و در ادامه خواهیم گفت که چگونه دکتر طباطبایی با بهره‌گیری از نظرات کانت، جهت‌گیری متفاوتی در برداشت از مفهوم عقلانیت مدرن و کاریست آن برای رسیدن به مدرنیته‌ای پویا داشته و مواضع متفاوتی با سایر روشنفکران معاصر خود در پی گرفته است. درهرحال باید گفت اندیشه و پروژه طباطبایی در حال شدن و پویاست. بنابراین بررسی اندیشه وی می‌تواند به فهم سیر اندیشه سیاسی ایران کمک کند.

چارچوب نظری

از قرن پانزدهم میلادی در اروپا نگاه جدیدی به جهان و ساحت‌های زندگی انسان پدید آمد که به سرعت بسط و توسعه یافت. شاخصه این نگاه نو، عقل‌محوری و گرایش به سمت باورهای عقلانی بود. در این چشم‌انداز جدید، هر آنچه را با عقل جزئی‌نگر دکارتی و علوم تجربی قابل اثبات نبود، غیر عقلی و غیر علمی قلمداد می‌کرد. بنابراین گزاره‌های فلسفی و دینی و عرفانی را به این اتهام که آزمون‌پذیر نیستند و با درک عقلانی نمی‌توان شناخت، به بی‌معنایی محکوم می‌کردند. نادیده گرفته شدن اصلی‌ترین تمایلات طبیعی و انسانی در قرون وسطی باعث شد تا در دوران رنسانس و از قرن شانزدهم به بعد نوعی تمایل به انسان‌محوری در فرهنگ غرب بروز کند. اولین نشانه‌های این تمایل در آرای دکارت دیده می‌شود. وی را بحق

می‌توان آخرین فیلسوف قرون وسطی و اولین فیلسوف دوره جدید نامید و آرای او را به یک معنی حلقه ارتباط عقلانیت سنتی و عقلانیت جدید دانست (نظری، ۱۳۸۳، ۵۶). عقلانیت به عنوان شاخص‌ترین وجه تجدد در تفکر فلسفی و اجتماعی، به‌طور کلی به دو معنی به کار رفته است؛ یکی به معنی فرایندی که در آن ذهن انسان به نحو فزاینده‌ای عقلانی می‌شود یا بر طبق نظریات توسعه‌نگرش‌ها و دیدگاه‌های فردی عقلانی می‌شود و دوم به معنی فرایندی که در آن نهادها و روابط اجتماعی عقلانی می‌شوند (بشیریه، ۱۳۸۷، ۱۳). دکارت در روش خود به نقطه‌ای رسید که دیگر در آن جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای وجود نداشت که جمله معروف وی یعنی «من می‌اندیشم پس هستم» اشاره به این نقطه عزیمت دارد. انسان در فلسفه دکارت خود را به نحوی مطلق به صورت موجودی می‌شناسد که خود را معیار و ملاک هر حقیقت دیگری قرار می‌دهد. بنابراین عقل دکارتی، عقلی کاملاً خودبنیاد است که خود را به عنوان یگانه معیار حقیقت می‌شناسد و کل جهان را بعنوان ابژه یا متعلق اندیشه برابر قرار می‌دهد (زمانی‌ها، ۱۳۹۱).

شک و نقد دکارتی در اندیشه مدرن جایگاه بسیار برجسته‌ای یافت و فضای گسترده‌ای پیش‌روی انسان قرار گرفته بود. دیگر هیچ حوزه مقدس و غیرنقدی وجود نداشت. به‌جز شک، در همه چیز می‌توان شک کرد. «مشخص است که طرح چنین مباحثی نشان از رویکرد ذات‌گرایانه دکارت به دوران دارد. دکارت سنت‌ستیز بود و در نزد وی نه‌تنها بین سنت و مدرنیته گسست عمیقی وجود دارد، بلکه مدرنیته نیز دارای ذات و ماهیت ثابت و جهان‌شمول خود است. به سخن دیگر بدون قراردادن انسان در مرکز هستی (سوژه‌محوری) و بدون درکی عقلانی و شکاک از جهان، نمی‌توان صحبت از مدرنیته کرد» (بهرامی‌کمیل، ۱۳۹۵، ۶۲). دکارت این تصور را برای انسان به وجود آورد که با عقل خود می‌تواند همه چیز را تخریب کند و از نو بسازد و دیگر نیازی به گذشته ندارد و می‌توان آن را کنار گذاشت. مفهوم عقل دکارتی بر همین موضوع تأکید دارد و در مقابل آن عقل کانتی قرار دارد که عقل و دانش انسان را محدود می‌داند طوری که نمی‌تواند بر همه پدیده‌ها و اجزای آن شناخت و کنترل داشته باشد و بنابراین در تخریب و مهندسی برخی پدیده‌ها و نهادها موفق نخواهد بود. این همان عقل دکارتی است که گذشته و سنت‌ها را به کلی نادیده می‌گیرد. بر اساس عقل دکارتی به اشتباه تصور

می‌شود که می‌توان قانون‌ها و مبانی حقوقی را بدون توجه به گذشته تدوین و تصویب کرد و با استفاده از آن دولت مدرن و جامعه مدرن ایجاد کرد. و در این میان شرایط تاریخی و فرهنگی جامعه را در نظر نمی‌گیرد. البته باید دقت کرد که عقل دکارتی برای مهندسی و ساخت محصولات و ابداع فناوری‌ها بسیار مؤثر است، بنابراین در مدرنیزاسیون کاملاً کارآمد است (صحافی، ۱۴۰۰).

میراث اندیشه نوآیین دکارت جدایی سوژه و ابژه بود که انتقادات هیوم را به دنبال داشت. با نقادی هیوم بحرانی در معرفت‌شناسی جدید ایجاد شد، به گونه‌ای که شکاکیت حاصل از آن، حصول هرگونه معرفت را از آدمی سلب کرد. برای کانت نیز نسبت سوژه و ابژه مسئله است. نقطه‌ای که کانت از آن عزیمت می‌کند، ایستادن در موضع صرف عقل‌گرایان یا تجربه‌باوران نیست؛ وی با اعلام اینکه هیوم او را از «چرت جزمیت» بیدار کرد، مبانی تجربی معرفت را پذیرفت، اما درصدد برآمد تا بن‌بست آن را از میان بردارد. بنابراین کانت با ایده تجربه‌گرایان که تجربه حسی تنها منبع شناخت و درک است مخالف بود، چراکه راه‌حلی برای ارائه دلیل یا برهان یا تحلیل نظریات به‌دست‌آمده از طریق درک حسی وجود نداشت. همچنین او با ایده عقل‌گرایان که تنها با استفاده از عقل و منطق می‌توان هر چیزی را درک کرد و شناخت مخالف بود. بنابراین تلاش کرد که عین و ذهن را با هم ترکیب کند (کورنر، ۱۳۷۶، ۵۹). بنابراین نوآوری کانت در این است که نه «ذهن» و نه «عین» را سرچشمه معرفت بشر تلقی می‌کند. ایمانوئل کانت با دیدن نتایج عقل دکارتی، اصلاحاتی در عقل دوران مدرن ایجاد کرد.

کانت تلاش کرد که عقل‌گرایی دکارتی را با تجربه‌گرایی بیکی تلفیق کند. همین روش ترکیبی او در عرصه شناخت باعث شد که از ترکیب ذهن‌گرایی با عین‌گرایی به پدیدارشناسی نزدیک شود. پیش‌فرض اساسی پدیدارشناسی این اصل است که ذهن انسان قادر به شناخت ذات پدیده‌ها نیست و تنها می‌تواند بازتاب ذهنی آنها یعنی پدیدارها را ادراک کند. از آنجا که دین در حوزه ذات قرار می‌گیرد؛ بنابراین از علم و تجربه که در حوزه پدیدار است، متمایز می‌شود. درواقع در نقد خرد ناب ثابت شد که عقل نظری از درک حقیقت ذات‌ها ناتوان است (بهرامی‌کمیل، ۱۳۹۵، ۶۷). کانت با تقسیم‌بندی عقل در دو حوزه «عقل محض» (خرد ناب) و «عقل عملی» نظریه

معرفت‌شناسی خود و فهم ویژه‌ای که از عقل دارد را ارائه می‌نماید. (رزاقی، ۱۳۷۷، ۹۰) مقصود کانت از عقل محض (نظری) یا خرد ناب مبرا و بی‌نیاز بودن آن از حواس است و در این باره می‌گوید: «من همه تصورهایی را که در آنها هیچ چیز که از آن احساس باشد، یافت نشود ناب (و استعلایی) می‌خوانم» (کانت، ۱۳۶۲، ۱۳) و عقل عملی در نظر وی به معنای نیرو و قوه‌ای است که به آن وسیله هدف‌هایی را که در آنها نفعی داریم یا به آنها علاقه‌مند هستیم برمی‌گزینیم، قواعدی را برای رسیدن به آنها شکل می‌دهیم و سرانجام بر طبق آن قواعد عمل می‌کنیم (سالیوان، ۱۳۸۰، ۱۶۶).

اما اهمیت دیدگاه کانت از این بابت است که از حوزه معرفت‌شناسی به موضوع وارد شد. کانت نظریه‌ای ارائه کرد که موجب تحول فلسفه شد که در فلسفه به انقلاب کپرنیکی معروف شده است. وی در معرفت‌شناسی تأکید کرد که شناخت انسان محدودیت دارد و به همین دلیل قادر به شناخت تمام جزئیات نیست. با این نظریه بازبانی سنت مجدداً صورت می‌گیرد و به این ترتیب عقل عرفی مطرح می‌شود که بر اساس آن هم عقل و هم سنت اهمیت دارد. در نتیجه مفهوم عقل تکوینی شکل می‌گیرد. اما تمام اینها به این معنا نیست که سنت نباید تغییر یا نباید تحول پیدا کند بلکه منطقی تحول سنت بر اساس مکانیسمی غیر از اتکا بر عقل سازمانی و عقل ابزاری است (صحافی، ۱۴۰۰).

مبانی اندیشه طباطبایی

در نیم‌قرن اخیر، جریان‌های فکری مختلفی ظهور کردند که دیدگاه‌های مختلفی در مورد جدال میان سنت و مدرنیته داشتند که اکثر آنها همچون سیدحسن نصر یا جلال آل‌احمد بازگشت به سنت را پیشنهاد می‌کنند یا کسانی همچون آرامش دوستدار معتقدند که ایرانیان باید دین را به کلی کنار بگذارند تا شرایط گذار به مدرنیته فراهم شود. در این میان سیدجواد طباطبایی به عنوان نظریه‌پرداز و فیلسوف سیاسی معتقد به گذار از سنت به مدرنیته است. جواد طباطبایی با نظریه‌پردازی در عرصه فلسفه و اندیشه سیاسی به عنوان فیلسوف سیاسی ایران شناخته شده است (صحافی، ۱۴۰۰). منابع اندیشه طباطبایی، سنت و کتاب‌های قدیمی اندیشمندان و

متفکران ایرانی است. وی تشریح تاریخ جدید را جز با بازخوانی سنت میسر نمی‌داند و با مطالعه دقیق آثار پیشینیان نظریه جدید خود را بر آن پایه قرار می‌دهد. سیدجواد طباطبایی در اندیشه خود نگاهی به گذشته می‌اندازد. وی با بازخوانی آثار اندیشمندانی همچون فارابی، غزالی، امام فخر رازی، خواجه نظام‌الملک، مسکویه رازی، ابوعلی سینا و... کار خود را شروع می‌کند تا به یاری آنها، اندیشه جدید را بازشناسد. بنابراین می‌توان گفت وی از متفکرین متجدد است که درصدد ارائه تفسیری نو از سنت است. تفسیری که بر پایه عقل و علم نوین قرار می‌گیرد. و می‌خواهد ما را از سنت متصلب رها کند و تفسیری متناسب با تجدد دوران جدید ارائه دهد. تفسیری که به نظر سنت‌گرایان چندان درست نمی‌آید. طباطبایی با بازپرداختی هگلی از نقش و موقعیت سنت، پروژه تجددطلبی خود را به شیوه فلسفی تدوین می‌کند. و با دریافت خصلت دگرگون‌شونده سنت در عین مدرنیته و استحاله آن در کوره اندیشه تجدد، با توجه به الزامات دوران جدید، تعریف هگل از سنت را در تکاپو و پویندگی آن، در مقابل قرائت اصحاب ایدئولوژی و درک آن به عنوان مقدسات و تکرار آنها قرار می‌دهد (نوروزی و دیگران، ۱۳۹۹، ۴۵).

برخلاف اندیشه بعضی از متفکران که به تاجر دامن می‌زنند، طباطبایی ما را به تجدد پیوند می‌زند و در این راه سعی دارد از اندیشه‌های قدیمی استفاده کند. طباطبایی در انحطاط ایران و عوامل و مؤلفه‌های آن دیدی فلسفی را مطرح می‌کند. وی با کندوکاو در اندیشه فلسفی ایران سعی در تبیین تحولات جدید با منابع سنت را دارد. البته وی با نگاهی انتقادی به منابع سنت می‌نگرد و آنها را به‌طور کامل قبول نمی‌کند. بنابراین وی با تلفیق از نگرشی سنتی و انتقادی عوامل انحطاط ایران را بررسی کرده و رویکرد خود را مشخص می‌کند. از نظر طباطبایی تجدد و انحطاط به‌هم‌پیوسته هستند. از نظر وی بحران تجدد و شکست آن به خاطر امتناع از طرح نظریه انحطاط، در درون نظامی از مفاهیم فلسفی فهمیده می‌شود. وی بحران ما را بحران در عقلانیت می‌داند و به همین خاطر از روش فلسفی استفاده می‌کند نه تاریخی. «وی با بیان اینکه اندیشه سیاسی مدرن مبتنی بر عقلانیت مدرن است، دری به اندیشه ایرانی می‌گشاید. از نظر طباطبایی عقلانیت مدرن مبتنی بر عقل انتقادی (عقلی که کانت آن را به صفت نقاد می‌شناسند) و تجربه‌محور است؛ درحالی‌که ما عقلانیت مدرن نداریم، پس اندیشه سیاسی مدرن نیز نداریم.

مبانی نظری ما یا خفته است یا عرفان یا تصوف» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۳۷). وی به درستی در توضیح این مشکل می‌نویسد:

«وضعیتی که به دنبال بحران عقلانیت پیش آمد، وضعیت عدم درک منطق ژرف تجدد و بی‌توجهی به مبانی آن است و در این وضعیت از سوی شرایط امکان تأسیس اندیشه تجدد در غرب و از سوی دیگر شرایط امتناع آن در ایران زمین را به دنبال داشته است که دو وجه از بحران عقلانیتی است که در پایان سده‌های میانی در غرب و با آمدن صفویان به اوج رسید و در حالی که این بحران در غرب به تدوین منطقی نوآیین انجامید در ایران زمین بحران تا فراهم آمدن مقدمات جنبش مشروطه‌خواهی چنان ژرف شد که به نظر نمی‌آید در آینده‌ای نزدیک راه‌حلی پیدا کند» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۴۵۹).

پروژه فکری طباطبایی تدوین تاریخ پایه‌ای ۵۰۰ سال گذشته ایران زمین و تدوین نظام فلسفه سیاسی نوین است. به اذعان بسیاری وی پژوهشگری است که بیش از هر روشنفکر دیگری در تاریخ معاصر ما به تاریخ اشراف دارد و گرچه خود را پژوهشگر اندیشه سیاسی می‌داند، اما آگاهی تاریخی‌اش به همراه دانش عمیقش در فلسفه باعث ظهور امتناع اندیشه در ایران که به تئوری انحطاط مشهور است، شده است. شاید از این منظر بتوان اعتراف کرد که او جمع فلسفه، تاریخ، دین و سیاست است.

جایگاه عقلانیت مدرن در اندیشه طباطبایی

بی‌تردید مهم‌ترین شاخص‌های عصر مدرن را در ظهور علم‌گرایی، خودباوری، فردگرایی، انقلاب صنعتی، جنبش اصلاح دینی و... می‌توان به نظاره نشست. تشخیص قدرت ابداع‌کنندگی برای عقل و تفکیک حوزه آن از شرع در حیطه اندیشه فلسفی سوژه باوری را برای تمدن انسانی به ارمغان آورد. طباطبایی نیز همچون کانت معتقد است شناخت انسان محدودیت دارد و به همین دلیل قادر به شناخت تمام جزئیات نیست. و بر اساس نظریه کانت می‌گوید که بازیابی سنت باید مجدداً صورت بگیرد که به دنبال آن عقل عرفی مطرح می‌شود که بر اساس آن هم عقل و هم سنت اهمیت پیدا می‌کند. از دیدگاه ایشان منطق تحول سنت بر اساس مکانیسمی غیر از اتکا بر عقل سازمانی و عقل ابزاری است. به بیان دیگر دستگاه فکری طباطبایی با عقل دکارتی

سازگاری ندارد. کسانی که بر اساس عقل دکارتی می‌اندیشند نمی‌توانند دستگاه فکری طباطبایی را بپذیرند؛ چراکه تصورشان بر این است که با مدرنیزاسیون یا آوردن قوانین و مبانی حقوقی کشورهای پیشرفته، می‌توان جامعه را به سوی مدرنیته رهنمون کرد. بنابراین به اعتقاد جواد طباطبایی تا وقتی عقل عقلایی تحول پیدا نکند امکان گذار به مدرنیته وجود ندارد. وی معتقد بر عقلی است که در سنت‌ها ریشه داشته باشد و به همین دلیل مخالف عقل دکارتی است. (صحافی، ۱۴۰۰) طباطبایی در تشریح فرهنگ غربی به عنصر تمدن‌ساز عقل بیش از هر عنصر دیگر توجه دارد. از نظر وی عقل غربی التزامی به دین و سنت ندارد و این وجه فارق آن با عقل شرقی است که همیشه در حد و حدود شرع و سنت تعریف شده است. وی به عقل باوری رنسانس و عصر روشنگری نظر دارد. عقلی که خارج از مؤلفه‌های قرون وسطی و توسط دکارت، کانت و هگل به شکلی خود بنیاد عرضه شد و دوران مدرن را در گذار از دوران باستان و میانه به وجود آورد. عصری که از آن به مدرنیته یا تجدد نام برده می‌شود. در واقع ریشه اصلی رنسانس، در قرن ۱۲ میلادی است و آن وقتی است که مسیحیت متوجه شد در کنار شرع، عقلی هم وجود دارد که می‌تواند مستقل عمل کند. (خالقی دامغانی و هوشین، ۱۳۹۶، ۹۰۱) از نظر طباطبایی پدیده مدرنیته ماهیتاً فرهنگی است (طباطبایی، ۱۳۷۳، ۵). وی سپس به توضیح مشخصات فرهنگ غربی که اکنون در مدرنیته جای گرفته است، می‌پردازد. آنچه از نظر شناخت غرب مهم و اساسی است دقت به اصل فرهنگی و اصل اندیشه عقلانی است و بقیه امور را باید با توجه به آن در نظر گرفت (طباطبایی، ۱۳۷۳، ۲۷۸). از نظرگاه فلسفی طباطبایی، طرح عقل در کنار شرع عامل اصلی تحولات بعدی بود. رنسانس اگر امکان‌پذیر شد در واقع از همین زاویه یعنی طرح عقل و تحلیل آن بود بعدها نقد خرد عنوان گرفت و از این زاویه بود که در غرب تحولات اساسی صورت گرفت (طباطبایی، ۱۳۷۱، ۳۶).

طباطبایی برخلاف دکارت که معتقد بود انسان با عقل خود می‌تواند همه چیز را تخریب کند و از نو بسازد و دیگر نیازی به گذشته ندارد؛ بر آن است که با بازشناسی شیوه اندیشیدن تاریخی ایران و نقد آن، مفهومی تحت عنوان سنت طرح کند و با نقادی «سنت» بحران آگاهی انسان ایرانی در مواجهه با تجدد را بررسی کند (خالقی دامغانی؛ هوشین، ۱۳۹۴، ۸۹۷). با داشتن مواد تاریخی

اندیشه و سنت‌های چهارگانه در ایران و توجه به منطق «جدال قدیم و جدید» و تحول مفاهیم در اندیشه اروپا و سپس اجتهاد در اینها می‌توان به تأسیس اندیشه جدید در ایران مبادرت کرد که حاصلش فلسفه تاریخ، فلسفه حقوق و فلسفه سیاسی است. عقلانیت نظری و فلسفی که مبتنی بر تفکر و استدلال و منطق است، تنها راه توسعه‌یافتگی ایران است (طباطبایی، ۱۳۸۱، ۴۶).

نسبت سنت و مدرنیته در اندیشه طباطبایی

دریافت و ادراک نگرش سیدجواد طباطبایی با تکیه بر دو مفهوم «سنت» و «تجدد» امکان‌پذیر است. از دیدگاه طباطبایی سنت و تجدد به این‌گونه صورت‌بندی شده است که از سوی تجدد پارادایم فراگیر دوران جدید است. و از سوی دیگر بدون سنت اندیشیدن ممکن نیست. (ن.ک. طباطبایی، ۱۳۷۴) به بیان دیگر یکی از وجوه اندیشه وی، گریزناپذیر بودن گذار از سنت به مدرنیته در ایران است. نظریه‌پردازی ایشان در این زمینه ابعاد و سطوح مختلفی دارد و در آن تنها بر مدرنیته تأکید نشده، بلکه وی معتقد به انسداد مسیر خرد و اندیشه در ایران به سبب عدم طرح پرسش در فرهنگ ایرانی و دوری از تفکر فلسفی است و راه برون‌رفت از آن را بازخوانی سنت با نگاهی به غرب می‌داند. وی معتقد است باید با شناخت سنت و اندیشه ایرانی و سپس شناخت اندیشه و مدرنیته غربی که به همراه اجتهاد در مدرنیته غربی خواهد بود، زمینه‌های تحول در سنت را ایجاد کرد تا بتوان با بهره‌گیری از برخی عناصر سنت متحول شده، گذار به مدرنیته را برای ایران، نظریه‌پردازی کرد. طباطبایی در آرای خود، نگاهش به سنت نه دغدغه دینی بلکه تجدد است که با باور به جدال قدیم و جدید و توجه به دوران و گسست تاریخی، در جستجوی مدرنیته ایرانی برآمده است. هدف پژوهشی طباطبایی پاسخ به این پرسش است که «چه شرایطی مدرنیته را در اروپا ممکن کرد و به نبودش در ایران انجامید؟ به خلاف دیگران، طباطبایی تبیین‌ها و تئوری‌های علوم اجتماعی در علت‌یابی انحطاط ایران را رد می‌کند و این دانش‌ها را در پاسخ به آن پرسش اصلی ناکارآمد می‌شمارد. طباطبایی به تاریخ‌نگاری در اندیشه سیاسی غرب پرداخته و در این مسیر به اهمیت سنت مسیحی و اصلاح دینی

در تحولات اندیشه اروپا پی برده است. برخی معتقدند که عیناً مانند اروپا می‌توان در ایران نیز مدرنیته را پیاده کرد و اصلاح دینی انجام داد. این در حالی است که طباطبایی معتقد است نمی‌توان انتظار داشت که این تحولات همانند آنچه در اروپا رخ داده در ایران هم اتفاق بیفتد؛ چراکه این انتظارات به معنای عدم توجه به سنت‌ها و عقل عقلایی و عدم توجه به «جدال قدیم و جدید» است درحالی که بر اساس نظریه «تصلب سنت»، قدیم در خواب است و قادر به جدال نیست. جدال در سنت، به صورت خود به خودی و در درون گفتمانی است که از سنت قدیم برمی‌خیزد که در ایران به دلیل «تصلب سنت» اساساً امکان‌پذیر نشده است» (صحافی، ۱۴۰۰). مضمون همه نوشته‌های طباطبایی دعوت به «اندیشیدن» است و می‌کوشد تا از همین ناحیه، فاصله تمدنی، اقتصادی و صنعتی ایران امروز با غرب را توضیح دهد. به نظر او انحطاط ایرانی‌ها از زمانی شروع شد که پایداری از حوزه اندیشه از بین رفت و این باعث بروز تنش‌هایی در درون جامعه، بین جامعه و حکومت، میان ایرانی و غیر ایرانی و در نهایت تنش‌های سیاسی در نظام اقتصادی شد (ن.ک. طباطبایی، ۱۳۸۳، ۳۷۵).

فقدان اندیشه در دوره‌های تاریخی ایران

طباطبایی در پاسخ به این پرسش که علل و اسباب شکست پروژه تجددخواهانه این کشور از عباس میرزا و امیرکبیر تا پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی چه بوده است؛ از شرایط امتناع تجدد در ایران و شرایط امکان آن در اروپا بحث می‌کند، زیرا به نظرش این مسئله می‌تواند کانون تبیین شکست تجدد در ایران را از بیرون به درون منتقل کند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۹) و می‌گوید: مهم‌ترین عامل شکست جنبش‌های اجتماعی در ایران در دو سده‌ای که با اصلاحات عباس میرزا آغاز می‌شود، عامل اندیشه است. او معتقد است در وضعیت امتناع اندیشه، ماهیت پیوند با سنت روشن نیست و سنت بر اثر اصلی سوی استوار در برابر هرگونه تجدیدنظر در مبانی برافراشته است. کاربرد روش جامعه‌شناختی نیز نخواهد توانست که گرهی باز کند. او محصول پیوند علوم اجتماعی جدید و سنت را مولودی به نام ایدئولوژی جامعه‌شناسانه تعبیر می‌کند و از این منظر تفاسیر تجدد ستیز از

سنت را که توسط نویسندگانی همچون داریوش شایگان، جلال آل احمد، احسان نراقی، علی شریعتی و... مطرح شده است، در جهت تصفیه حساب با تجدد نوپای ایرانی می‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۶۷).

اشاره شد که طباطبایی انحطاط تمدن ایران را در رابطه تنگاتنگی با زوال و رکود اندیشه عقلانی و فلسفی می‌داند. وی برای یافتن مشکل ایران به صورتی موشکافانه و عمیق به سیر در تاریخ ایران می‌پردازد. و علت اصلی تمامی بحران‌ها و عقب ماندگی جامعه ایران را در زوال اندیشه و دوری جستن از خرد فلسفی می‌داند (توسلی، ۱۳۸۷، ۱۲۶). طباطبایی در بررسی سیر تاریخی زوال اندیشه خردگرا، علاوه بر عوامل درونی زوال از جمله قدسانی شدن دین و دور شدن از اندیشه فلسفی به عوامل بیرونی مانند هجوم مغولان و مهاجرت ترکان توجه می‌کند، به عقیده طباطبایی، هرچند نطفه‌های انحطاط و زوال را می‌توان در سده‌های اولیه پس از فروپاشی ساسانیان و دولت‌های مهاجم به ایران یافت، اما در مجموع، فرهنگ و تمدن ایران زمین در برخورد با تاریکی‌های قشریت و تعصب ترکان، یکسره به زوال رفت (عطاری، ۱۳۹۶، ۱۵۹) و می‌گوید اسلام تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی و جریان‌های باطنی از خردگرایی به خردگریزی میل کرد (طباطبایی، ۱۳۸۷، ۲۱۰). از دیدگاه وی جامعه ایرانی در سده‌های سوم تا ششم، دوره‌ای از تاریخ خود را پشت سر گذراند که خاورشناسان ایرانی آن را «عصر زرین فرهنگ ایرانی» و «رنسانس اسلامی» نامیده‌اند.

از نظر او سنت متصلب با از دست دادن عقلانیت در درون خود بروز می‌کند. و معتقد است در عصر زرین فرهنگی ایران، سنت ما متکثر، چندوجهی و دارای عقلانیت بوده است. طباطبایی بر ویژگی‌های به‌راستی عرفی، کثرت‌گرا و عقلانی فلسفه سیاسی پیشااسلامی ایران تأکید می‌کند و آن‌ها را بازنمای «روح ایرانشهری» این فلسفه می‌خواند. طباطبایی بر آن است که گிரایی عقلانی و کثرت‌گرای روح ایرانشهری، ایرانیان را از پذیرش یکجا و در بسته نظریه خلافت برکنار می‌داشت تا آنجا که «هیچ‌گاه هیچ متفکر سیاسی یا کاتب ایرانی رساله‌ای درباره نظریه اسلامی سیاست ننوشت» (Tabatabai, 2013, 1)

در جای دیگر می‌گوید: «خرد جمعی ایرانیان این دوران با آغوش باز پذیرای دیگری خویش -از جمله فلسفه سیاسی پیشااسلامی ایران و اندیشه سیاسی

یونانیان- بود. انتقال فلسفه یونان به سرزمین‌های اسلامی همچون نیروی برای «حرکت مضاعف» در راه آگاه‌شدن از خود و آگاه‌شدن از دیگری بود» (Tabatabai, 2001, 200). در طی تحولات بعدی به‌ویژه در حوزه دین (غلبه فقه، عرفان و تصوف)، این سنت از عقلانیت و خردگرایی دور شد و توانایی طرح پرسش‌های جدید را از دست داد که این امر پیامدهای پدیده و مخربی بر روند تحولات آتی اندیشه ایرانی داشته است. تا حدی که در زمره عوامل اصلی انحطاط ایران محسوب می‌شود. به زعم وی «تا قبل از یورش مغولان، نوعی تعامل میان عقل و شرع بود، اما یورش مغولان شرع را در چنبره سنت وامی‌نهد و عملاً معبر شرع نه از مسیر عقل که معطوف به سنت می‌شود. این سنت‌گرایی امتناع اندیشه را در بلندمدت به بار آورد که در آن عقل هم به صورت شرعی درک می‌شود. در ادامه این شرایط امتناع اندیشه به زوال اندیشه سیاسی و در نهایت به انحطاط ایران منجر شده است» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۶۸).

مقطع مهم تاریخی دیگری که روشنفکران ایرانی به دنبال گذار از سنت به مدرنیته و بسط اندیشه‌های مدرن بودند، دوران مشروطه بود. خیزش مشروطیت و پیش‌زمینه‌های آن ایران‌زمین را به دوران مدرن پیوند زد و زیست جهان انسان ایرانی را به تمامی ابعاد آن اعم از فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... دچار دگردیسی گردانید (طباطبایی، ۱۳۷۳، ۲۸۷). با مشروطیت تلقی دیگری از سنت عرضه شد و کوشش‌های نظری عمده‌ای نیز صورت گرفت اما امکانات روشنفکری ایران به دنبال قطع پیوند با جنبه‌های عقلانی سنت اندیشه در ایران کمتر از آن بود که چنین کوشش‌هایی به نتیجه مطلوبی برسد. از نظر طباطبایی دوران تاریخی جدید ایران فاقد پشتوانه نظری لازم برای مواجهه کارآمد با الزامات ناشی از آغاز عصری تازه در زیست جهان ایرانی بود؛ چراکه دستاوردهای عصر خردگرایی تاریخ ایران در سده‌های میانه متعاقب آن از بین رفته بود و بنابراین جنبش مشروطه‌خواهی نیز نمی‌توانست فرجامی جز بن‌بست و ناکامی داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۸۲، ۷۶). «این پاره‌های کانونی اندیشه عصر روشنگری با سنت ایرانی سازگار نبودند؛ سنتی که هم گرفتار رکود بود و هم افق‌آشنایی با دیگری را فروبسته بود. بنابراین در نظر طباطبایی، هنگامی که هیچ‌یک از پیش‌نیازهای فلسفی مدرنیته در زمانه و زمینه ایران عصر مشروطه جای‌گیر نشده بودند، خود مدرنیته نیز

نمی‌توانست در ایران پا بگیرد» (آجودانی، ۱۳۸۲، ۲۳۴). طباطبایی عدم استفاده از رهاورد اصلی مدرنیته یعنی «عقل مدرن» را بزرگ‌ترین چالش تاریخ معاصر جامعه ایران می‌داند. از دیدگاه وی «دریافت ما از سنت [سنت اندیشه در ایران از فارابی تا ملا هادی سبزواری] در صورتی می‌توانست زنده و زاینده باشد که اندیشه دوران جدید تأسیس می‌شد و با توجه به مبانی جدید این تأسیس، آن سنت مورد تفسیر مجدد قرار می‌گرفت. اما این کار به شکل عمومی رخ نداده و موجب شده وضعیت کنونی، به بن‌بستی بنیادین مبدل شود. بن‌بستی که راهی برای خروجش نیست، مگر نقادی روش‌مند سنت از طریق مدرنیته؛ هرچند که نتیجه این نقادی پایان سنت باشد» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۵۳). به نظر طباطبایی روشنفکران ایرانی بر اساس عقل دکارتی به اشتباه تصور می‌کردند که می‌توان قانون‌ها و مبانی حقوقی را بدون توجه به گذشته تدوین و تصویب کرد و با استفاده از آن دولت مدرن و جامعه مدرن ایجاد کرد و در این میان شرایط تاریخی و فرهنگی جامعه را در نظر نمی‌گرفتند: «روشنفکران ایران یکسره به بحث در مبانی بی‌توجه بوده‌اند و در فقدان این بحث در مبانی، آشنایی آنان با تجددخواهی تنها می‌توانست از مجرای ایدئولوژی‌ها صورت گیرد. و از آنجا که تصلب سنت به نوعی توهم پایان سنت را در آنها ایجاد کرده بود، تصور می‌کردند که می‌توان ایدئولوژی‌های غربی را جانشین کوشش بنیادین تأمل نظری کرد» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ۱۱) و در جای دیگر می‌گوید: «آنان از فهم پایه‌های فکری فلسفه مدرن حقوق بشر ناتوان بودند» (طباطبایی، ۱۳۸۱، ۵۳۶). «متفکران ایرانی در چالش جدید غرب به‌جای پی‌ریزی و پیگیری شالوده فلسفی و عقلانیت غیرملترم به دیانت، به سوی ایدئولوژی‌های جامعه‌شناسانه و نیز ستیز با غرب پیش رفتند. این روند خود دارای آفاتی است که ما را بیش از پیش به سوی امتناع اندیشه و دوری جستن از مسیر تجدد پیش می‌برد و آفت‌هایی به دنبال دارد که عبارت‌اند از فلسفه‌ستیزی که در دوره متأخر تمدن و فرهنگ ما فاقد شالوده نظری و فلسفی است» (طباطبایی، ۱۳۸۲). او تلاش برخی از جامعه‌شناسان مثل شریعتی را عقیم و سترون می‌داند که به گمان وی در پی تزریق مفاهیم جدید در یک فرهنگ سنتی هستند؛ زیرا با این کار هم به سنت و هم به تجدد ضربه می‌زند؛ زیرا درکی ایدئولوژیک از این مفاهیم ارائه می‌دهند (مهرگان، ۱۳۹۰، ۸۰) و معتقد است که درست به همین دلیل هرگز قادر به

آن نبوده‌اند که راه‌حل مناسبی را برای سوق‌دادن جامعه ایرانی به سوی مدرنیته پیدا کنند. گفتیم که کانت تلاش کرد که عقل‌گرایی دکارتی را با تجربه‌گرایی بیکنی تلفیق کند. همین روش ترکیبی او در عرصه شناخت باعث شد که از ترکیب ذهن‌گرایی با عین‌گرایی به پدیدارشناسی نزدیک شود. روش‌شناسی طباطبایی نیز به نوعی به مواجهه نظری و ذهنی با پدیدارها پایبند است و مسئله اصلی ایران‌زمین به نزاع سنت و تجدد بدل می‌شود و مواجهه‌های جامعه‌شناختی و اقتصاد سیاسی در برخورد با مسائل و معضلات جایگاه چندانی در روش‌شناسی و نظام اندیشگی طباطبایی ندارد.

پیوستگی سنت و تجدد

طباطبایی نیز همچون کانت، سنت را به عنوان یکی از پایه‌های مهم تأسیس اندیشه جدید مطرح می‌سازد. او معتقد است حل مشکلات امروز ایران، با توجه به پیوند میان دو دوره قدیم و جدید، یعنی رجوع به سنت و بازاندیشی آن از طریق مفاهیم جدید را امکان‌پذیر می‌کند. او تصریح می‌کند که در شرایط امتناع اندیشه و تصلب سنت، تنها با نقادی از آن می‌توان به گونه‌ای جدی با سنت روبه‌رو شد و گرنه سنت را نمی‌توان با امکانات خود سنت به پرسش گرفت (فزلسفلی و شهسواری، ۱۳۹۸، ۱۲۸). به خلاف تاریخ اندیشه در اروپا که در آن، اندیشه تجدد با مناقشه متأخرین بر قدما آغاز و شالوده آن استوار شد، در ایران، تجددخواهی از پیامدهای بی‌اعتنایی متأخران به قدما بود و نه تأملی در بنیادهای اندیشه سنتی و بدیهی است که در این بی‌اعتنایی به قدما، جدالی میان متأخرین و قدما درنگرفت» (طباطبایی، ۱۳۸۱، ۴۳). وی همه روشنفکران ایرانی را به این متهم می‌کند که یا سنت یا تجدد را نفهمیده‌اند و در پاسخ به ارائه راه‌حل می‌گویند: «به نظر می‌رسد که در شرایط امتناع کنونی و وضعیت بحرانی و بن‌بستی که ایران‌زمین و تمدن ایرانی چند سده‌ای است در غرقاب آن فرورفته است. پرسش از بنیاد سنت و نقادی آن در بوته محک پرسش‌های دوران جدید و اندیشه تجدد چونان یگانه راهی است که در برابر ما قرار گرفته است. هرچند که افقی سخت تاریک و پرتگاه‌های هولناک در کمین است. راهی که باید در نهایت به نوزایش فرهنگ و تمدن ایران‌زمین منتهی شود، دست‌کم، اینک و اینجا است که ما ایستاده‌ایم، کوره‌راهی تاریک و باریک بیش نیست» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ۳۶۲). تاریخ‌نویسی ما تقلید تاریخ‌نویسی غربی است و همان کاربرد اسلوب غربی را

داراست. به همین اعتبار است که ما تاریخ نداریم؛ مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی ویژه خودمان که هنوز فاقد آن هستیم. یکی از دلایل این امر این است که ما هنوز نتوانسته‌ایم مفاهیم و مقولاتی را که به کمک آنها بتوانیم مواد تاریخی خودمان را محکم بنزیم، ایجاد کنیم. مواد ما در این مفاهیم غربی جا نمی‌گیرد (طباطبایی، ۱۳۸۵، ۵۶). به عقیده وی برخی از روشنفکران ایرانی، همچون دکارت سنت ستیزند و نه تنها معتقدند بین سنت و مدرنیته گسست عمیقی وجود دارد، بلکه مدرنیته نیز دارای ذات و ماهیت ثابت و جهان‌شمول خود است. طباطبایی در نقد این دسته از روشنفکران معتقد است که آنها به‌جای اینکه مانند هم‌تایان اروپایی خود سنت را نقد کنند، با آن قطع رابطه کرده‌اند و این منجر به امتناع اندیشه در ایران شده است: «وضعیت ما وضعیت خروج از سنت است. ما در واقع از سنت، خودمان بیرون آمدیم ولی این خروج از سنت ناآگاهانه صورت گرفته به دلیل آنکه با تفکر و تأمل با سنت قطع رابطه نکرده‌ایم، یا به عبارت دیگر نقادی سنت نکردیم، اکنون ارتباط ما با سنت قطع شده و اگر نمی‌توانیم امروزه تأسیس جدیدی بکنیم و تفکر به‌طور کلی از حیات فرهنگی امروزی ما غایب است، به این معناست که ما حتی آنجا که اعتقاد به سنت داریم، آنچنان با سنت فاصله داریم که اصولاً ابزاری برای تأمل و تفکر ما وجود ندارد» (طباطبایی، ۱۳۷۳، ۱۴۳).

از سوی دیگر جواد طباطبایی ستیز با غرب و سنت فلسفی آن را علت بحران و انحطاط کنونی ایران می‌داند. در نهایت، پاسخی که طباطبایی برای برون‌رفت از چالش میان سنت و مدرنیته می‌دهد این است که این برون‌رفت، «جز از مجرای مدرنیته امکان‌پذیر نخواهد بود». مدرنیته خود، دین دنیایی جدید است به طوری که امروز بیرون از اندیشه تجدد چیزی وجود ندارد حتی دین هم داخل در حوزه تجدد است (طباطبایی، ۱۳۹۱، ۴۸-۴۷). ایشان در مصاحبه‌ای با میرسپاسی می‌گوید: «ما بخشی از جهان سوم یا شرق نیستیم. از آنجا که عقلانیت، به لحاظ تاریخی، یک بخش ریشه‌دار در فرهنگ ما بوده است، ما پاره‌ای از غرب هستیم. اندیشه فلسفه سنتی ما و نیز تفکر سیاسی ما، منطقی را به کار می‌بست که یونانی بود. حتی اندیشه دینی ما، تبیینی از منطق یونانی اغلب شاخه ارسطویی آن بود. مشکل ما این است که چگونه گسستی را که در دوره رنسانس میان ما و غرب پدید آمده، درک کنیم.

از یک طرف، ما نیاز داریم که مجدداً به بخشی از سنت خود که همچنین منبع الهام غرب بود، مرتبط شویم و از طرف دیگر، باید با ارزش‌های مدرن غربی کنار آییم. ما می‌توانیم تاریخ اندیشه سیاسی‌مان را به دو دوره تقسیم کنیم: در دوره اول ما از شرع، تبیینی عقلانی ارائه کردیم؛ و در دوره دوم که تا زمانه ما ادامه دارد، عقل را مطابق شرع تبیین نموده‌ایم» (میرسپاسی، ۱۳۹۲، ۳۵۸).

نتیجه‌گیری

در بررسی اندیشه طباطبایی دریافتیم که وی در مواجهه ایران با دنیای مدرن و مؤلفه‌های اساسی آن از جمله عقلانیت مدرن معتقد به نوعی دیالکتیک بین سنت و عقلانیت مدرن است. همچنین با بررسی اندیشه‌های کانت دریافتیم که طباطبایی نیز همچون کانت می‌خواهد از دل سنت‌های گذشته به مدرنیته دست یابد و نادیده گرفتن فرهنگ و سنت‌های تاریخی را مضمون می‌پندارد و خواستار رجوع به سنت‌های گذشته و نقد آنهاست. طباطبایی با پرداختن به نگرش دیالکتیکی به دنبال رفع تضادهای جامعه‌شناختی و فلسفی ایران با دنیای مدرن است. به این ترتیب طباطبایی معتقد به بازگشت به گذشته نیست و در گذار از سنت به مدرنیته نیز سر تا پا غربی شدن را به هیچ وجه ممکن نمی‌داند. از دیدگاه ایشان سر تا پا غربی شدن که محصول عقل دکارتی است، خطرات و مصائبی برای ایران دارد که جبران‌ناپذیر است. در کل می‌توان مهم‌ترین ویژگی اندیشه سیاسی سیدجواد طباطبایی را با توجه به در نظر گرفتن عنصر عقل مدرن، اجتناب از ایدئولوژی و تفکر اتوپایی، بی‌اعتنایی به هرگونه مونیسم، پذیرش روند جهانی شدن مدرنیته و لزوم مواجهه فکری و فلسفی ایران با مدرنیته عالم‌گیر، زندگی گفت‌وگویی و تفاهمی با دو فرهنگ ایرانی و غربی و تأکید بر لازمه به‌کارگیری عقل انتقادی در کنار عقل ابزاری دانست. همچنین وی معتقد است که می‌شود و ضروری است تا از سنت و فرهنگ جامعه، اصول مدرن زندگی را متناسب با شرایط تاریخی و ویژگی‌های اجتماعی استخراج کرد و به اصطلاح مدرنیته‌ای بومی تأسیس کرد و می‌گوید پذیرش کامل و دریست ارزش‌های مدرن کار تقلیدگراها و روشنفکران سطحی‌نگر است. وی همچون کانت معتقد است باید تفسیری از مدرنیته ارائه کرد که بر اساس زمینه تاریخی و فرهنگی جامعه ما شکل گرفته باشد.

منابع و مأخذ:

۱. آجودانی، ماشاالله (۱۳۸۲)، **مشروطه ایرانی**، تهران، اختران.
۲. آشوری، داریوش (۱۳۷۶)، **ما و مدرنیت**، تهران: انتشارات صراط.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۷)، گذار به دموکراسی. تهران: نگاه معاصر.
۴. بهرامی‌کمیل، نظام (۱۳۹۵)، گونه‌شناسی روشنفکران ایرانی. تهران: کویر.
۵. پایا، علی (۱۳۸۱)، **گفتگو در جهان واقعی: کوششی بیهوده یا ضرورتی اجتناب‌ناپذیر**، تهران، طرح نو.
۶. پایا، علی (۱۳۸۷) **ملاحظات انتقادی درباره تجربه مدرنیته ایرانی، حکمت و فلسفه**، سال ۴، شماره ۳.
۷. پرویزی، سیروس (۱۳۹۵)، **تعلیقه‌هایی بر مقاله زوال سیاسی در ایران**، حامد زارع (ویراستار)، **مجموعه مقالات جشن‌نامه جواد طباطبایی: فیلسوف سیاست**، تهران: فلات.
۸. تسلطی، سیدمهدی (۱۳۹۲)، **پروژه فکری- تاریخی سیدجواد طباطبایی یک بررسی انتقادی**، **کتاب ماه تاریخ و جغرافیا**، شماره ۱۸۴، شهریور.
۹. تقوی، محمدناصر (۱۳۸۴)، **دوام اندیشه سیاسی در ایران (ارزیابی تحلیلی نظریه زوال اندیشه سیاسی)**، قم، بوستان کتاب.
۱۰. توسلی، غلامعباس و مریم یارمحمد توسکی (۱۳۸۷)، **تحلیل جایگاه نظریه انحطاط اندیشه سیاسی در فضای روشنفکری ایران معاصر از منظر سیدجواد طباطبایی**، **پژوهشنامه علوم اجتماعی**، سال ۲، شماره ۳.
۱۱. جمالی، اکبر (۱۳۹۵)، **درآمدی بر پشتوانه نظری تئوری انحطاط ایران**. حامد زارع (ویراستار)، **مجموعه مقالات جشن‌نامه جواد طباطبایی: فیلسوف سیاست**، تهران، فلات.
۱۲. خالقی‌دامغانی، احمد و محمدعلی هوشین (۱۳۹۴)، **پژوهشی در خصوص مفهوم سنت در اندیشه جواد طباطبایی**، **فصلنامه سیاست**، **مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی**، سال ۴۷، شماره ۴.

۱۳. دوست‌محمدی، احمد (۱۳۷۶) نقد و بررسی کتاب زوال اندیشه در ایران، **قبسات**، دوره دوم، شماره ۴.
۱۴. رزاقی، سهراب (۱۳۷۷)، کانت و مدرنیته، **گفتمان**، شماره ۱.
۱۵. زمانی‌ها، حسین (۱۳۹۱)، بررسی و تحلیل عقلانیت جدید در مقایسه با عقلانیت سنتی، **تاریخ فلسفه**، سال سوم، شماره ۱.
۱۶. سالیوان، راجر (۱۳۸۰)، **اخلاق در فلسفه کانت**، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، طرح نو.
۱۷. صحافی، ابراهیم (۱۴۰۰)، **مجموعه گفتارهای ابراهیم صحافی با عنوان «دستگاه نظری طباطبایی»**، در گفتگو با اصلاان علی عباسی با ابراهیم صحافی، مؤسسه صدانت.
۱۸. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۳)، غرب، شرق و مسائل ما، **ایران فردا**، سال دوم، شماره ۱۲.
۱۹. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۴)، **ابن خلدون و علوم اجتماعی**، تهران: طرح نو.
۲۰. طباطبایی، سیدجواد. (۱۳۸۱)، **تأملی درباره ایران: جلد نخست؛ دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران**، تهران، نشر نگاه معاصر.
۲۱. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۲)، **جدال قدیم و جدید**، تهران، نگاه معاصر.
۲۲. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۳)، **زوال اندیشه در ایران**، تهران، کویر.
۲۳. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۰)، **دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط**، تهران، نشر نگاه معاصر.
۲۴. طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۵)، **مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی**، تبریز، انتشارات ستوده.
۲۵. طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۷)، **درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه در ایران**، تهران، کویر.
۲۶. عطار، سعید (۱۳۹۶)، **افول خردگرایی و عدم گسست از مبانی**، دلیل عقب‌ماندگی ایران؟ بررسی و نقد نظریه سیدجواد طباطبایی، **تاریخ و تمدن اسلامی**، سال ۱۳، شماره ۲۵.

۲۷. قزلسفلی، محمدتقی و حسن شهسواری (۱۳۹۸)، پروبلماتیک ایران: نظریه سیاست هویت در جریان‌های فکری معاصر ایران؛ با تمرکز بر آرای جواد طباطبایی، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره ۴.

۲۸. کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲)، *سنجش خرد ناب*، ترجمه میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران، امیرکبیر.

۲۹. کورنر، اشتفان (۱۳۷۶)، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.

۳۰. میرسپاسی، علی (۱۳۹۲)، *تأملی در مدرنیته ایرانی، بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران*، ترجمه جلال توکلیان، تهران، طرح نو.

۳۱. مهرگان، امید (۱۳۹۰)، *از چیزهای بی‌مصرف*، تهران، نشر گام نو.

۳۲. نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۳)، *دیدگاه‌های انتقادی و گذر از مدرنیته، راهبرد*، شماره ۳۴.

۳۳. نوروزی، مجید و دیگران (۱۳۹۹)، *کالبدشکافی انحطاط سیراندیشه در آرای سیدجواد طباطبایی، فصلنامه مطالعات سیاسی*، سال سیزدهم، شماره ۴۹.

English & French

34. Tabatabai, Javad (2001), *En vérité, l'islam est mort, L'Expansion*, November.

35. Tabatabai, Javad (2013), *An Anomaly in the History of Persian Political Thought*, In: **Mirror for the Muslim Prince: Islam and the Theory of Statecraft**, edited by Mehrzad Boroujerdi, Syracuse, NY: Syracuse University Press.